

کمال‌الدین صدرالدین زاده عینی

خاطرات بهاء‌الدین اکرامی

تکمله‌ای بر «یادداشت»‌های صدرالدین عینی

به عقیده بسیاری از پژوهشگران کتاب «یادداشت»‌های چهارجلدی زنده‌یاد صدرالدین عینی، اثری بسیار بارز در سطح دایره‌المعارف فرهنگ تاجیکان در قرن بیست است. استاد عینی بر آن بودند که این اثر را کامل کنند، ولی افسوس که عمر وفا نکرد و این اثر والامقام طبق برنامه مؤلف به پایان نرسید و شرح آلام این ملت رنج‌کشیده ناتمام ماند. وقایع پس از جلد چهارم یادداشتها، از تاریخ تاجیکان فقط به صورت خلاصه‌ای مختصر در کتاب «مختصر ترجمه حال خودم» به قلم مؤلف که پس از درگذشت ایشان از جانب نگارنده این سطور به چاپ رسانده شد، مرحله‌های مهم سرنوشت ملت ما را ثبت نموده است. با تمام اینها باید گفت که بسیاری صفحات روزگار ملت محنت‌دیده ما در سایر آثار این مؤلف - کتب بدیعی، رمان، قصه، اثرهای علمی و غیره ثبت شده‌اند: وضع بخارا و سمرقند، کل بخارای شرقی در عرقله انقلاب اکتبر و پس از آن، نبردها و تجاوزه‌های ملتگرایان برای از بین بردن خلق تاجیک، زبان و الفبای هزارساله آن، فرهنگ خدادادی عظیم آن، نیروی هزارساله فرهنگ آفرین آن، تیرتقسیم مرزهای بزرگ ملت، شکست سنت‌های ملی و... - همه در جای جای آثار استاد ص عینی آمده است. ولی کتاب «تاریخ انقلاب فکری در بخارا» که بنا به وصیت مؤلف، کتاب پنجم «یادداشت‌ها» است، روند تاریخ تاجیکان را از سالهای ۱۹۰۰ تا انقلاب اکتبر نشان می‌دهد. از نظر مؤلف کتاب مذکور، راه نجات خلق آزاردیده ما - راه روشنگرایی افکار، راه معارف، راه تربیت تمام طبقات اجتماعی، از طریق مکتبهای نوین

جدیدیه که نمونه‌هایش را این کتاب همچون مرآت عبرت نمایش داده است.

شیوه یادداشت‌نویسی، به پیروی از اثر استاد صدرالدین عینی در ادبیات آسیای مرکزی و از جمله در نوشته‌های ادیبان تا اندازه‌ای ادامه یافت. از کتب ترجمه‌حالی که وقایع حیات مردم را انعکاس می‌نماید به این مناسبت حسن عرفان «در کلبه کاسبان» (۱۹۶۳)، پس آن استاد عبدالقادر شکوری، و دود محمودی که به دلیل ۲۳ سال در زندان و تبعید بودن مؤلف، تنها سال ۱۹۹۰ (صدای شرق، ۱۹۹۰، شماره ۸) با اختصار و دیباچه استاد ساتم الوغزاده چاپ شد. این شیوه نگارش خاطرات، سپس با کتاب «صبح جوانی ما» نوشته ساتم الوغزاده ادامه می‌یابد. بعداً از نوشته‌های ترجمه‌حالی کتاب‌های جلال اکرامی، رحیم جلیل، فاتح نیازی، پولاد تالس، فضل‌الدین محمدی‌اف، جمعه آدینه، رجب امان و آثار سایر نویسندگان را که امروز فعالیت دارند، می‌خوانیم که ذکر همه آنها در یک مقاله دشوار است.

اثری که اینک به خواننده تاجیک و کل فارسی‌زبانان پیشکش می‌شود، «خاطره‌ها از حیات معلم استاد عینی - داملا اکرام بخارایی» به قلم بها،الدین اکرامی است که به پیروی از یادداشت‌های استاد ص. عینی نگاشته شده است. اهمیت ویژه این اثر در آن است که آن از آغاز تا انجام به روزگار شخصی بخشیده شده است که در تاریخ معروف در بخارا از سالهای ۹۰۰ تا پایان عمرش (۱۹۲۵) نقش بارزی داشته است. این نوشته‌ها متعلقند بر قلم فرزند برومند داملا اکرام بخارایی که خوشبختانه در نتیجه گفتگوها و تشویق‌های کمیته روی کاغذ آمده است. این اثر از جانب مؤلف دوباره و سه‌باره کار کرده شد و نهایت امروز به دست خواننده رسید با علاوه داستان منظوم بها،الدین اکرامی در باره صدرالدین عینی. مؤلف در یکی از نامه‌هایش به کمیته چنین نگاشته است:

برادر عزیز، محترم کمال عینی

اولاً سلام بی‌نهایت می‌رسانم. موافق سپارش و مصلحت خود شما در باره پدرم

خاطره‌های خودم را نوشته به اختیار شما فرستادم. در این خاطره‌ها تمام واقعه‌ها، حقیقی و نام‌های شخصان عیناً نوشته است. چیزی که من از خاطره‌های خودم نوشته توانستم، این احتمال که اصلاح، تحریر و تصحیح را طلب کند. تمام اختیار تصحیح و تحریر به خود شما حواله کرده می‌شود. داستانی که در باره پدر بزرگوارتان استاد عینی بود، کوتاه کرده، کمی اصلاح نموده، باز به خودتان فرستادم. من این نسخه‌ها را به دیگر جا بی اجازت شما نمی‌فرستم. التماس (خواهش) من آن است که از تقدیر این خاطره‌ها خط نویسد. باز به کجا فرستادیم لازم باشد، خبر دهید. با حرمت صمیمی ب. اکرامی.

۷ می ۱۹۷۹

سال ۱۹۵۰ در پس گردن قبله‌گاه بیزچه‌ای به شکل مغز دانک پیدا شد و به این مناسبت ایشان خواستند که به دکتر پوست و جراح مراجعت کنند. آن زمان بهترین بیمارخانه سمرقند، بیمارخانه نوبنیاد جمهوری واقع در محله‌ای به نام «بازار کاه» بود. این محل بالاتر از گذر چارراهه سمرقند در راه دهبید قرار داشت. هنگامی که ما با پدرم به آنجا مراجعت کردیم، ما را به نزد جراحی بردند که اسم رسمی آن ضیا، خان‌اویچ اکرام‌اف بوده است. بعداً آشکار شد که وی از میان نه فقط تاجیکان، بلکه در آسیای میانه و قزاقستان نخستین جراح عنوان‌دار - علم طب و پروفیسور انستیتوی طبی شهر سمرقند بوده است. جراح پس از سؤال و جواب و آزمایش خلاصه کرد که بیزچه پس گردن، ورم بی‌خطر است و بهتر است که آن را گرفته پرتابند. این عمل خوش گذشت. ضمن صحبت ضیا خان‌اویچ اشاره کرد که وی فرزند خردی (کوچک) داملا اکرام مفتی بخارایی می‌باشد. هنگام این عمل جراحی و صحبت، جوان دیگری نیز بود که وی یاور این دکتر بوده، به وی کمک می‌کرد و اسمش نعمت‌جان عثمان‌اف، فرزند یکی از مخلصان و آشنایان قبله‌گاهی بوده، پدرش را خوب

می‌شناختند. امروز او آکادمیسین آکادمی علوم جمهوری تاجیکستان و یکی از بهترین و آبرومندترین جراحان حاذق محسوب می‌شود.

با شنیدن نام داملا اکرام مفتی بخارایی، قبله‌گاه یک قد پریده گفتند که پس اسم شما ضیاخان است! و ایشان در باره پدر او که یگانه استاد عزیز مهربانشان بوده با شاگردی او افتخار می‌کردند، سخنان خوش محبت‌آمیز و نیک گفتند. قبله‌گاهی ضمناً گفتند که خوب می‌شد که اگر در آینده داملا اکرامی به شهر استالین‌آباد روند و برای رشد دانشگاه پزشکی خدمت بکنند، زیرا تاجیکستان به کادرهای صاحب‌استعداد نهایت احتیاج دارد. بعد این واخوری (ملاقات) ضیاخان اکرامی به خانه ما زود زود می‌آمد و به واسطه او داملا عینی برادر کلانی (بزرگ) او بهاء‌الدین اکرامی را یافتند که سال مدهش ۱۹۳۷ او از نسبش که مفتی بود در هراس بوده، گریزه شده بوده است. ضمناً باید گفت که به واسطه یکی از شاگردان باوفایشان محمود حق‌بردی سمرقندی که آن زمان معاون رئیس کمیته اجرائیه ولایت سمرقند بوده، بهاء‌الدین اکرامی را معلم زبان و ادبیات مکتب میانه تاجیکی ناحیه خواجه احرار آن شهر فرهنگ‌آفرین تاجیکان تعیین کنانند.

سالها سپری شد. ضیاخان اکرامی به شهر استالین‌آباد آمده، سرور مرکز جراحی گردید که امروز شاگرد باوفا و پیرو او همان نعمت عثمان‌اف که در بالا ذکرش رفت، آن مرکز را سرپرستی می‌کند. در سرنوشت ضیاخان اکرامی (ضیا خان‌اویچ اکرام‌اف آن زمان نخستین جراح صاحب‌عنوان در آسیای میانه و قزاقستان) باید گفت که در نتیجه صدمه ماشین به او آسیب سخت رسید و به قول نعمت عثمان استخوان یک پای او که از قدیم بیماری نیز داشته است، شکسته بوده است. علاوه بر این در نتیجه این صدمه او به بیماری مغز سر گرفتار شده، آخر عمرش را در عذاب و عقوبت سخت گذرانده، از این جهان مخوف رهایی یافت. رحمة‌الله علیه.

سالی چند سپری شد. ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۵۴ قبله‌گاهی (ص عینی) این جهان ناپایدار را پدرود گفتند. با شنیدن خبر درگذشت قبله‌گاه بهاء‌الدین اکرامی از سمرقند به استالین‌آباد رسید. واخوری ما نهایت با سوز و گداز بود. او نیز مثل من می‌سوخت و می‌گفت که عمک‌ملای یکه و یگانه‌اش را از دست داد... پس آن بهاء‌الدین اکه‌ملا از روزگار پدرش داملا اکرام مفتی بخارایی لوحه‌ها نقل کرد:

در زمان امیر و با فرمان او و کشته شدن برادر کلانی‌اش ر، به گردن قبله‌گاهی دانشمندش زنجیر انداخته، قفل زندها، استنطاق‌ها، تهمت‌ها، تحقیرها و... آن زمان من افسوس می‌خوردم که هیچ گونه دستگامی ندارم که آن همه نقل‌های مدهش را ثبت بکنم. فقط آخر صحبت به بهاء‌الدین اکه‌ملا چهار جلد یادداشت‌های داملا عینی را هدیه کرده، پیشنهاد کردم که از بس که (از آنجا که) او یگانه شاهد این لوحه‌های حزن‌آور خاندانشان است، همه را بنویسد. او راضی شد. دیگر هر بار که به سمرقند روم، این مرد زیبا‌نژاد که شایسته نام و نسب قبله‌گاهی‌یش می‌باشد، می‌یافتم و می‌دیدم. شهر را گردش می‌کردیم، صحبت‌ها می‌آراستیم، ساعت‌ها در آثارخانه عینی که سال ۱۹۲۲-۲۳ باششگاه خاندان ما بود، می‌نشستیم و درد دل می‌گفتم... پس از دو سه سال بهاء‌الدین اکرامی خاطراتش را نوشته به من داد. بسیار اثر خوبی بود این نوشته‌ها. با مطالعه آن نقل مستند، من به سمرقند رفتم. او را یافتم و با او صحبت‌های خوشی آراستیم. برادر والدهام ادیب مشهور ودود محمودی نیز این نوشته‌های بهاء‌الدین اکرامی را قرائت کرده، نهایت پسندیده بودند. نهایت چند گاه است بهاء‌الدین اکرامی نوشته‌هایش را آخرین بار پاک‌نویس کرده، با یک نام مفصل که در آغاز این سیاه‌نویس‌ها آورده شد، به من داده بود. این اثر یک نوشته والا است، هم از جهت بیان واقعات که به یادداشت‌های داملا عینی هم هماهنگی دارد، ولی تا حال در جایی ثبت نشده است و هم به جهت طرز انشا. این اثر به زبان پاک ادبی معمول در بخارا، یعنی به زبان زیبای ادبی فارسی

تاجیکی نگاشته شده است. با مطالعه این اثر بهاء‌الدین اکرامی کمینه هم لذت بردم و هم باعث افتخار بود که از میان معلمان زبان و ادبیات ما چنین نویسنده‌ای به میدان آمد. باز خرسندی به آن جهت بود که قهرمان اساسی این اثر داملا اکرام مفتی بزرگ بخارا ملقب به داملا اکرامچه معلم داملا عینی بوده، در کتاب «تاریخ انقلاب فکری در بخارا» ایشان از جانب مؤلف به عنوان «حضرت استاد داملا اکرام» ذکر شده‌اند. مهم نیز آن است که بهاء‌الدین اکرامی نه فقط واقعات روزگار شخصیت بزرگ معارف و بیداری خلق ما را یعنی داملا اکرامی را بعضاً با جزئیات، بعضاً به طریق آوردن لوحه‌های به هیچ کس نامعلوم (به جز ص. عینی) ارزش نوشته‌اش را بیشتر و خوشتر افزایش می‌دهد. از جمله مؤلف چون شاهد ذکی آن روزگاران لوحه‌های جالبی در باب مناسبت نیک داملا اکرام و ص. عینی و صدر ضیا، اثر بسیار خوب بدیعی مستند بوده، در عین حال می‌شود گفت که آن یک تکلمه مهم بر یادداشت‌های استاد عینی نیز می‌باشد. اثر بهاء‌الدین اکرامی از هشت بخش عبارت بوده، در سرآغازش باز به جای سرسخن صحیفه‌ای آمده است. در آن خلاصه از زمان، حاکمان رساله تنقیدی داملا اکرام، منابع علاوگی آن زیباییان مؤلف (بهاء‌الدین) - نام کتاب «کارنامه استاد صدرالدین عینی» (به کوشش و اهتمام ک. عینی، سویکو، آلمان، ۱۹۲۸) «یادداشتها»ی استاد ص. عینی سخن رفته است.

بقیه بیانات در کتاب آمده - همه خاطرات و دیده‌های بهاء‌الدین اکرامی که از آغاز جوانی‌اش تا انجام روزگار حضرت داملا اکرام (۱۹۲۵) با هم و در خدمت ایشان بوده است. پس از آن نقل رفته است در باب زادگاه داملا اکرام - دیهه تاجیکان اطراف بخارا ۱۸ سال تحصیل در مدرسه این شهر عظیم و هدف اساسی رساله تنقیدی ایشان علیه خرافات و تعصب که در آن زمان جسارت بزرگی بود. باید گفت که به این جهت بیهوده نیست مردم بخارا ایشان را دملا اکرامچه حقگوی

نامیده بودند.

در اثر، بعد از نقل چند حکایت از واقعات روزگار داملا اکرام، بخش «بعد از ختم مدرسه» و پس از آن بخش صحبت پدرم با صدر ضیاء آمده است. معلوم می‌شود که آن زمان داملا صدر ضیاء کتاب نهایت باارزش خویش «تذکار اشعار» را به انجام رسانده، بخش‌های اساسی آن را برای داملا اکرام خوانده داده، فاتحه نیک ایشان را گرفته بوده‌اند. در این باره ایشان نگاشته‌اند: «کتاب نوشته‌ام یکی از خصلت‌های انسان‌دوستی خلق‌پروری است که برای اولاد آینده شایان تحسین است گویان (پدرم تذکره صدر ضیاء را خیلی معقول شماریدند) و باز بهاء‌الدین ذکر نمودند: «پدرم این کتاب را به دست گرفته، از بعضی صحیفه‌ها خوانده، خصوصاً به طبع شاعری صدرالدین، بهای بلند داده شدنش را با تحسین به تکرار تلقین می‌نمود».

یکی از جالب‌ترین بخش‌های اثر بهاء‌الدین اکرامی باب «افتاء و مناظره» می‌باشد. مهم آن است که در این همایش گروه‌های متعصب کشور همچنین روشنفکران، جانبداران مکتب جدیدیه و تربیه اطفال به شیوه نو زمان شرکت داشتند. «در اطراف دسترخوان (سفره) نوشته است مؤلف - دوازده مفتی یک‌مهر (دارای مهر مخصوص) بخارا، قاضی کلان، رئیس کلان، اعلم، آخوند، تقریباً ۳۰ نفر از مدرسه‌ها، یک چند نفر از قاضی‌های تومان‌های بخارا حاضر بودند. غیر از اینها از بای‌های (ثروتمندان) کلان بخارا میرزامحی‌الدین کاروانباشی، عبداللطیف‌بیک، کمال بز، از طبیب‌های مشهور محمدامین افغان (افغانستانی - ک.ع.) حکیمچه و از شاعران مه‌ری، صهبا و منظم اشتراک داشتند». در اثر بدگویی‌ها و کردار پلیدانه ملا رازقچه، قطب‌الدین، خالمراد را نسبت به ص. عینی و داملا اکرام وابسته به مکتب نو و غیره نقل می‌شود که چهره رذیلانه متعصبشان و اغواگری‌ها را خوب افشا می‌سازد.

یکی از بخش‌های خواندنی و بسیار جالب اثر باب «داملا بقراط چپ‌سَلّه» است. در این باب مؤلف خواننده را با کردار پست «سواد بی‌سوادی»، شاگردسازی‌های دروغین، ازدواج و زن‌بازی‌های فاحش او، خسیسی و ممسکی، خیانت‌ها و دیگر خُلق و اطوار نفرت‌آور شخص مذکور را به طریق هجونگاری و استهزا افشا می‌سازد. و باز در پیش نظر مردم از جانب داملا اکرام و سخت و بی‌برده انتقاد شدن آن مخلوق نفرت‌آور را نمایش می‌دهد.

بخش صحبت دوستان دلخواه: این باب یک مطلب مهم چه نوع مناسبت معلم و شاگرد مدرسه در نتیجه معاشرت بردوام، همدیگرفهمی، استعدادپسندی استاد و باوفایی، سپاسگزاری و دل‌بستگی یک نفر دانشجوی بی‌کس نسبت به معلم دانای زمانش شخص عدالت‌خواه، بانصاف و حقیقت‌پرست، یعنی داملا اکرام و صدرالدین عینی جوان را که رفته رفته این مناسبت به مناسبت واقعی دوستان دلخواه تبدیل یافته بود، به طریق واضیح و خوشایند نمایش می‌دهد. قبله‌گاه وقتی از استادشان سخن می‌رفت چنین بیت‌ها را قرائت می‌کردند:

هیچ کس از پیش خود چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد

هیچ مولانا نشد مولای روم تا مرید شمس تبریزی نشد

صحبت‌های اخلاقی وضع و خلق و آداب جامعه، تربیه اطفال، نجات ملت با راه معارف و مکتب، مسئولیت شخص بخصوص ادیب و شاعر در نزد خدای معظم، وجدان خویش و جامعه، تکیه به نوشته‌ها و گفته‌ها و دستورهای کتب گذشتگان؛ صحبت‌های ادبی، سؤال و جواب‌ها در باره بزرگانی مثل ابن سینا، مولانا عبدالرحمان جامی، حافظ، مولانا جلال‌الدین بلخی، اخلاق زشت امیران، قتل جنیدالله واضح و دیگر پدیده‌های اخلاقی زشت جامعه- پاره‌خوری، رشوه‌پرستی، بی‌عدالتی، زیست و

زندگی گدایانه مردم و غیره- این بود حرف‌ها و مشکل‌های زمان که روشنفکران را به ناراحتی و اضطراب می‌آورد...

از بابهای اساسی اثر بهاء‌الدین اکرامی، بخش آخر «غُزار، زندان، قتل» نام دارد. این بخش کاملاً به فاجعهٔ خاندان بزرگمرد فرهنگی بخارا داملا اکرام اختصاص داده شده است. داملا اکرام حَقگوی سرور معارف‌دوستان زمان، شاگرد بی‌واسطهٔ احمد دانش، به دستور امیر عالم‌خان از بخارا رانده می‌شود، یعنی قاضی غزار تعیین می‌شود. و این جا تعقیب‌های دولتی به دوش این خاندان پس هم حمل شدن می‌گیرد. به این مناسبت بهتر است از نوشته‌های مؤلف چند فقره آورده شود. نقل مؤلف: «بعد از یازده ماه قاضی‌گی در فوریهٔ سال ۱۹۱۸ روزی هشت نفر آدمان تورهٔ (حاکم) غُزار به قاضی‌خانه آمده، پدرم و اکه‌ام (برادر بزرگم) را داشته، دست‌های آنها را بسته به قورغان اکرم‌خان توره بردند... مادرم، اکه‌ام و دو دادم (ضیاحان و کامل‌جان) را به یک حولی نزدیک قورغان جایگیر کرده، من و اکهٔ خردم معصوم را پیش‌انداز نموده (آن وقت من نه ساله و اکهٔ خردم معصوم ۱۴ ساله) به حبس‌خانهٔ دروازهٔ قورغان تورهٔ غُزار که پدرم را در آنجا حبس کردند، به پیش پدر گذاشتند. در گردن پدرم زنجیر قفلناک بود. در سنج (ستون چوبی لای دیوار حبس‌خانهٔ آن زنجیر با قفل اشکیلی بسته شده بود. ما پدر ۷۰ سالهٔ خود را در این احوال دیده گریستیم... بعد ما دانستیم که وی را (عبدالرحمان اکهٔ کلانی و مؤلف در یک خانه‌چهٔ تاریک بی‌قد و بار نزدیک قوشخانهٔ قورغان حبس کردند که شب‌ها به خواب امکان نداشته است. با همین حال به گردش زنجیر بوده، قفلش در چوب پرچین کرده شده است... پس از ۴۵ روز به حبس گرفته شدن در آوریل سال ۱۹۱۸ سه نفر جلاد به نزد اکه‌ام عبدالرحمان مُلتاجی به زندان آمدند. به بالار همان

خانه‌چه تاریک ارغمچین (ریسمان ضخیم) گذاشتند. آنها به وی حکم کشتار را اعلام کردند. نهایت داملا اکرام از زنجیر و اشکیل امیر به مناسبت انقلاب رهایی یافت. همایش جانگدازی تشکیل شد. بهاء‌الدین اکرام پایان فاجعه حزن‌آور پدرش را چنین آورده است: «پدر هفتادساله فرزند مقتول ۲۴ ساله در سر قبر پسرش با حمایت دو آتریاد (دسته نظامی) انقلابی راست می‌ایستاد که وی این مصرع‌ها را با آواز حزین تکرار می‌نمود:

به تحت دار ظالم داد جان با پیچ و تاب امروز
 که اکنون تاج و تختش سرنگون شد ز انقلاب امروز
 امیر و توره و حاکم به خون خویش غلتان باد
 به ضد خلق کرداری که کردند در حساب امروز